

نقد کتاب بلاغت ۱ (معانی)

علی رضا شعبانلو*

چکیده

علم معانی به بررسی روشهای کاربرد مؤثر زبان می‌پردازد و بلاغیون می‌کوشند تا با استخراج اصول مؤثر سخن گفتن، فن سخنوری را به دیگران بیاموزند و رمز و راز سخن بلیغ را دریابند. بنای کتب بلاغی فارسی دری، بر ترجمه کتب بلاغی عربی با درج چند نمونه فارسی نهاده شده‌است و از دیر باز به نقل همان چند مثال مکرر و مستعمل گذشتگان اکتفا گردیده‌است که نشان از عدم درک و فهم درست مؤلفان از بلاغت است. در این مقاله کتاب «بلاغت ۱ (معانی)» که کتاب درسی بزرگترین دانشگاه کشور، پیام نور، است؛ از لحاظ شکل و محتوا و روش و نظریه، نقد و ارزیابی گردید. از محاسن کتاب می‌توان به تدوین مباحث علم معانی بر اساس مقوله‌های دستور زبان فارسی اشاره کرد و از عیوب آن نیز می‌توان به تحمیل قواعد بلاغت زبان عربی بر زبان فارسی، عدم توجه به پویایی زبان، اختصاص علم معانی به زبان ادبی، نگاه صفر و یکی به بلاغت، عدم توجه به کلیت اثر و عدم توجه به وجه شنیداری و شفاهی زبان اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: بلاغت، معانی، زبان فارسی، بلاغت ۱ (معانی).

۱. مقدمه

علم معانی یکی از شاخه‌های سه‌گانه علوم بلاغی است که نسبت به دو شاخه دیگر (بدیع و بیان)، ارتباط بیشتری با زبان غیر ادبی و گفتاری دارد در حالی که حوزه اصلی کاربرد بدیع زبان منظوم است و بیان نیز با آن که در دو حوزه زبان ادبی و غیر ادبی کاربرد دارد اما بر اساس سنت ادبی به حوزه ادب تعلق بیشتری دارد.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران. ایران.

alirezashabanlu@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲

سابقه و ریشه علم معانی را چون علوم دیگر باید در یونان جست؛ در بوطیقا و ریطوریکای ارسطو و آثار افلاطون. با آن که بلاغیون مسلمان با دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو آشنا بوده‌اند و در علمی چون فلسفه و نظریه‌های شعر از آنها اثر پذیرفته‌اند، اما به لطف وجود قرآن کریم و تحقیق‌های کاربردی برای شناخت دلایل اعجاز قرآن، در این زمینه کمتر از امور دیگر از یونانیان اثر پذیرفته‌اند. زیرا نمی‌توانستند دیدگاه‌های یونانیان را برای توجیه اعجاز قرآن مو به مو بر آن تطبیق دهند. لذا با پژوهش در قرآن کریم، توانستند به شناسایی عناصر و عوامل زیبایی و اعجاز قرآن، به صورت توصیفی و تحقیقی دست یازند. به عبارتی علوم بلاغی را خود بر اساس پژوهش‌های قرآنی پایه گذاردند.

در تعریف علم معانی گفته‌اند که «علم به اصول و قواعدی است که شناخته می‌شود بدانها کیفیت مطابقت کلام عربی و فارسی با مقتضای حال. موضوع علم معانی الفاظ عربی و فارسی است از حیث افاده معانی دومی که متکلم بلیغ از کلام مطابق با مقتضای حال اراده می‌کند» (رجایی، ۱۳۷۹: ۱۳) به عبارتی دیگر «در علم معانی از جملاتی که بدون قرینه لفظی در معنای خود به کار نمی‌روند بحث می‌شود... و در این علم گفتار به لحاظ مؤثر بودن مطمح نظر است» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱۳-۱۷). این تعریف خلاصه و چکیده تمامی تعاریف موجود از علم معانی است. دو نکته اساسی در این تعریف هست که یکی «توجه داشتن معانی ثانوی و یا سوم و چهارم و ... جملات» است و دیگری «سخن مؤثر گفتن با توجه به مقتضیات و شرایط مکالمه» است. با عنایت به این که هر سخن در بافت و جایگاه خود معنی می‌دهد و ممکن است یک جمله در جایی به معنایی باشد و در جایی دیگر معنایی دیگر داشته باشد از یک سو، و دیگر این که جمله‌ای نیست که فقط یک معنی صریح داشته باشد و از آن معانی ضمنی استنباط نشود؛ لذا نکته نخست یعنی معانی ثانوی کلام، خود به خود تابع شرایط و بافت است و فی نفسه موجودیت ندارد، از این رو تنها نکته مهم همان مؤثر بودن کلام است. بی‌گمان مؤثر بودن کلام هم بدون حضور مخاطب و شناسایی دقیق او و احوال و جایگاهش، قابل ارزیابی نیست. با توجه به مثالهایی که عبدالقاهر گرگانی، واضع علم معانی، در دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه ذکر کرده، بهتر می‌توان به تعریف اصلی علم معانی دست یافت و به قصور تعاریف موجود در کتابهای معانی متأخر پی بُرد. وقتی که در دلائل الاعجاز درباره نظم سخن می‌گوید، آیه «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» را مثال می‌زند و به طور مبسوط درباره نقش دستوری استعاره «اشْتَعَلَ» در این آیه سخن می‌راند. این

بدین معنی است که در سخن، ساختار مهم است و باید ساختار دارای نظم متناسب با موقعیت و جمیع شرایط مخاطب باشد. و این امر محقق نمی‌شود مگر با شناختن جایگاه نحوی واژگان بر اساس جایگاه معانی در ذهن.

عبدالقاهر علم معانی را، به معنای کاربردشناسی زبان گرفته است. زبان که برساخته از استعاره و مجاز و دیگر ابزارهای تفکر و گفتگو است، باید به گونه‌ای در روساخت نمود یابد که بازتاباننده زیر ساخت باشد. یعنی متکلم اول باید با آگاهی از مقتضای حال خطاب و شناخت دقیق مخاطب و بافت سخن و جمیع شرایط حاکم بر گفتگو، معانی را در ذهن خود مرتب سازد؛ سپس همان نظم و ترتیب را هنگام انتقال روح سخن به کالبد واژگان و ریختن واژگان در قالب جملات رعایت نماید و تقدیم و تأخیر واژگان در زنجیره جمله، صرفاً بر اساس موقعیت مدلول آنها در ذهن گوینده باشد.

لذا کاربرد یک استعاره در بیت یا جمله، زمانی می‌تواند مؤثر باشد که عنصر استعاری در جایگاه و نقش اصلی خود که همانا انطباق با جایگاهش در ذهن متکلم است، در جمله قرار گیرد نه در غیر آن. او در پاسخ به کسانی که ممکن است نظریه نظم او را خوب درنیافته باشند می‌گوید: «منظور ما از نظم این نیست که استعاره و مجاز نقشی در بلاغت ندارند بلکه قواعدی که ما به دست داده‌ایم اقتضایش آن است که استعاره و نظایر آن را در بر می‌گیرد. زیرا این معانی که عبارتند از استعاره و کنایه و تمثیل و سایر انواع مجاز تماماً از مقتضیات نظم کلام است و نظم کلام از آنها پدید می‌آید و با آنها موجود می‌گردد. غیر ممکن است که در کلماتی استعاره یا کنایه و تمثیل یا نظایر آن باشد و آن کلمه نقشی نحوی نداشته باشد و یا غیر ممکن است که در اسم یا فعلی استعاره باشد، بدون آن که با اسم یا فعل دیگری تألیف یافته باشد» (عبدالقاهر جرجانی، ۱۳۸۴: ۳۶۶).

کتابهای بلاغی اعم از بیان و معانی و بدیع در زبان فارسی، غالباً ترجمه از بلاغت عربی هستند و در سالهای اخیر فقط چند کتاب بلاغی توسط دکتر شمیسا نوشته شده‌اند که نویسنده کوشیده است از سلطه کامل بلاغت عربی برون آید و به دیدگاه‌های جدید غریبها نیز توجه داشته باشد. تدوین کتابهای بلاغی که نتیجه پژوهش‌های توصیفی بر روی آثار ادبی و غیر ادبی زبان فارسی باشد، از ضرورت‌های پژوهشی زبانی و ادبی فارسی است که برخی ناقدان در کتابها و مقالات خود بدان اشاره کرده‌اند.

در سده اخیر با ایجاد دانشگاه‌ها و گسترش روز افزون آنها، دانشجویان به منابع درسی از جمله کتب بلاغی نیاز پیدا کردند. مؤلفان کتابهایی که به عنوان درسنامه در موضوع علم معانی نوشته شده‌اند کوشیده‌اند تا گزیده‌ای از مباحث دراز دامن علم معانی عربی را برگزینده و با نمونه‌های شعری فارسی در آمیزند تا قابل استفاده برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی باشد. لذا این کتابها بر اساس بلاغت عربی نهاده شده‌اند و شامل این مباحث اند: ۱: احوال اسناد خبری، ۲: احوال مسند الیه، ۳: احوال مسند، ۴: احوال متعلقات مسند، ۵: احوال قصر و حصر، ۶: احوال انشاء، ۷: احوال فصل و وصل، ۸: احوال ایجاز و اطناب و مساوات. تنها فرقی که این کتابها با هم دارند اغلب در پرداختن مختصر یا مبسوط به موضوع است و گرنه اصول مباحث علم معانی عربی را رعایت کرده‌اند. آثار زیر از مهمترین کتبی هستند که از علم معانی سخن رانده‌اند و در دانشگاه‌های ایران نیز در زمان خود تدریس می شده‌اند:

هنجار گفتار نوشته نصرالله تقوی که در سال ۱۳۱۷ شمسی منتشر شد، از نخستین کتب درسی است که به پیروی از علم معانی زبان عربی نوشته شده است و مباحث هشتگانه فوق الذکر در آن طرح و بحث شده است و مزین به امثله عربی و فارسی است.

معالم البلاغه نیز که در سال ۱۳۴۰ منتشر شده است، بدین شیوه تألیف شده است. این کتاب تا قبل از انتشار آثار جدید مانند معانی دکتر شمیسا از مهمترین منابع درسی بلاغت محسوب می‌شد. رجایی مباحث کتابهایی چون مفتاح العلوم سکاکی و مطول تفتازانی و دلائل الاعجاز عبدالقاهر را گزینش و ترجمه کرده و با نمونه‌های فارسی همراه کرده است.

از دیگر پیشگامان نوشتن کتاب دانشگاهی برای علم معانی، غلامحسین آهنی است که به همان شیوه سابق کتاب معانی بیان را منتشر کرده‌است و چنان که خود در مقدمه گفته است در تألیف آن، مطول تفتازانی را اصل قرار داده و «از آغاز تا انجام آن را به اختصار به فارسی ترجمه کرده و بعد شواهد پارسی و تازی از دواوین شعرا به تناسب فراهم نموده» (آهنی، ۱۳۶۰: آ-ب) بر آن افزوده است. و از کتبی چون مفتاح العلوم سکاکی و تخلص خطیب دمشقی نیز به عنوان منابع فرعی بهره جسته است.

کتاب معانی و بیان نوشته علوی مقدم و اشرف‌زاده، از کتابهایی است که در سالهای اخیر منتشر شده و در میان دانشگاهیان مورد اقبال واقع گردیده است. این کتاب نیز بر اساس بلاغت عربی نهاده شده جز این که در آن از میان مباحث علم معانی، احوال

ایجاز و اطناب و مساوات نیامده است. مزیت این کتاب بر کتب پیش گفته، فقط در کاربرد مثالهای فارسی است.

از دیگر کتب معانی که در ظاهر با کتب دیگر متفاوت است، کتاب معانی دکتر کزازی است که ایشان اصول علم معانی عربی را حفظ کرده‌اند اما نام اصطلاحات را به فارسی برگردانده‌اند.

اما پر طرفدارترین کتاب معانی که در اکثر دانشگاه‌های دولتی و غیر دولتی ایران تدریس می‌شود، کتاب معانیدکتر شمیسا است. شمیسا در این کتاب کوشیده است ضمن رعایت کلیات اصول مباحث کتابهای سنتی معانی، تدوین و فصل بندی تازه‌ای ارائه دهد و برخی مباحث جدید بدان بیفزاید. فصل بندی کتاب بر اساس انواع جمله در فارسی به فصل جملات خبری، فصل جملات پرسشی، فصل امری و عاطفی تقسیم شده است. مباحث مربوط به ایجاز و اطناب و مساوات در فصلی مجزا آمده است و در فصل آخر مباحث وصل و فصل، خروج از هنجار و کم‌گرفت (Understatement) مطرح شده است.

مؤلفان کتاب «بلاغت ۱ (معانی)» دانشگاه پیام نور ضمن آگاهی از برخی کاستی‌های کتب بلاغی فارسی، کوشیده‌اند تا دانش معانی فارسی را بر پایه اصلی خود یعنی دستور زبان فارسی نهند و برخی از کاستی‌های آن را رفع نمایند.

در این مقاله می‌کوشیم تا کتاب مذکور را نقد کنیم. لذا نخست به معرفی کلی اثر و نقد شکلی آن می‌پردازیم و پس از آن نقد محتوایی کتاب را در دو بخش سامان خواهیم داد. در بخش نخست به نقد نظری و روش شناختی اثر می‌پردازیم و در بخش دیگر به نقد مصداقی و ایرادهای موردی کتاب توجه خواهیم داشت.

۲. معرفی کلی اثر

۲،۱: بلاغت ۱ (معانی)، نوشته عباس جاهدجاه و لیلا رضایی، کتاب درسی دانشگاه پیام نور است که برای تدریس ۲ واحد درس معانی، در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی، تدوین شده است. کتاب شامل یک پیشگفتار و شش فصل در موضوعات زیر است: پیشگفتار شامل سخنی با همکاران و دانشجویان (درباره معرفی کتاب و اهداف آن) و کلیاتی در تاریخچه دانش معانی و دوره‌های آن و روش بررسی در دانش معانی است.

فصل اول، معنون به فصاحت است که در آن از عیوب لفظی، تنافر حروف و کلمات، عیوب دستوری (صرفی، نحوی، معنایی)، غرابت استعمال و تعقید معنوی و تنافر معنوی سخن رفته است.

فصل دوم، به بررسی معانی ثانوی جملات اختصاص یافته که شامل مباحثی چون: انواع جمله از لحاظ خبری و انشایی بودن، انواع جملات انشایی، معانی ثانوی جملات انشایی، جملات شرطی و پرسشی و انواع آنها، جملات تمنایی، امری، نهی، دعایی و ندایی است.

فصل سوم، درباره نقش کلمات در جمله و رابطه میان نقشهاست.

فصل چهارم، انواع کلمه از لحاظ صرفی مطرح و معانی ثانوی آنها بررسی شده است.

فصل پنجم، به روابط میان جملات؛ یعنی فصل و وصل و انواع آن پرداخته است.

فصل ششم، با عنوان بلاغت به بررسی اقسام خبر به حسب حال مخاطب، ایجاز و اطناب و مساوات اختصاص یافته است. و در پایان نیز غزلی پنج بیتی از قیصر امین پور بر اساس مطالب کتاب تحلیل شده است.

۳. نقد شکلی اثر

۳،۱: ساختار کتاب، به شیوه مرسوم کتابهای درسی دانشگاه پیام نور، تدوین شده و در آغاز هر فصل، نخست هدف کلی، سپس اهداف رفتاری آن فصل معرفی شده و در پایان نیز چند سؤال جهت خود آزمایی دانشجویان طرح گردیده است. از لحاظ شکلی و چاپ، حروف نگاری و صحافی چون دیگر کتابهای دانشگاه پیام نور در حد متوسط است. و از لحاظ رعایت قواعد نگارشی و ویرایشی و داشتن زبان روان و رسا، کیفیت خوبی دارد و اغلاط چاپی نیز تقریباً ندارد.

۳،۲: نام گذاری فصل ششم (با عنوان بلاغت) با سایر فصول تناسب ندارد. گویا پنج فصل نخست صرفاً به عنوان مباحث مقدماتی مطرح شده‌اند و ارتباطی به بلاغت ندارند و در این فصل ششم صرفاً به بلاغت پرداخته می‌شود. ولی این گونه نیست یعنی در فصول پنجگانه نخست نیز مباحث بلاغی طرح و بحث شده‌اند و در این فصل آخر نیز برخی دیگر از مباحث بلاغی مطرح شده‌اند. مولفان می‌کوشند تا در این فصل رابطه متن با جهان خارج از متن را بررسی کنند و اصطلاحاً به «مطابقت کلام با مقتضای حال» و تأثیر متن بر مخاطب بپردازند. لذا می‌توانستند از عنوان «مطابقت کلام با مقتضای حال» به جای بلاغت استفاده کنند که دقیق‌تر و بلیغتر است. نکته‌ای که در این

بخش بندی نهفته است این است که مولفان به جنبه شنیداری کلام و حضور متکلم و مخاطب توجه نکرده‌اند و مقتضای حال یا بافت را از شرایط و عناصر ارتباطی بیرون آورده و به طور مستقل مطرح کرده‌اند در حالی که بافت ظرف گفتار است و همه مباحث پیشین (فصاحت، معانی ثانوی جملات و نقش کلمات و ...) صرفاً با جای گرفتن در بافت قابل بررسی هستند و سخنی که در بافت نگنجد سخنی غیر واقعی یا به عبارت دیگر کنش زبانی محسوب نمی‌شود. چه بسا مقتضای حال یا بافت ممکن است این باشد که سخن ما عیوب دستوری داشته باشد یا غرابت استعمال یا هر یک از مواردی که به عنوان عیوب سخن مطرح شده است. وقتی که بافت اقتضای سخن معیوب می‌کند، سخن غیر فصیح گفتن نه تنها مخل فصاحت نیست بلکه عین فصاحت و بلاغت است.

۳،۳: عدم انطباق جزئی با سرفصل وزارت علوم. سرفصل مصوب وزارت علوم برای تدریس بلاغت ۱ (معانی) بدین شرح است: ۱. معرفی و نقد منابع؛ ۲. تعریف فصاحت و بلاغت و نقد آن؛ ۳. تاریخچه مختصر علوم بلاغی؛ ۴. تعریف علم معانی؛ ۵: هدف، جایگاه و اهمیت آن در سخن؛ ۶. مباحث و موضوعات علم معانی؛ ۷. قصر و حصر؛ ۸. وصل و فصل؛ ۹. احوال مسند و متعلقات فعل؛ ۱۰. احوال مسند الیه؛ ۱۱. ایجاز، اطباب، مساوات؛ ۱۲. اغراض ثانوی (خبر و انشا)؛ ۱۳. معانی و نظریات جدید زبان شناسی.

با عنایت به سرفصل فوق، متوجه می‌شویم که دو فصل «معرفی و نقد منابع» و «معانی و نظریات جدید زبان شناسی» در میان مباحث کتاب حاضر دیده نمی‌شود. البته مدرسین می‌توانند برای جبران کاستی‌ها از منابع دیگر نیز یاری بجویند.

۴. نقد نظری و روش شناختی اثر

۴-۱. توجه به دستور زبان فارسی

اغلب کتب بلاغی زبان فارسی عمدتاً بر اساس کتب بلاغی عربی نوشته شده‌اند و نویسندگان این کتب صرفاً به ارائه نمونه‌های فارسی اکتفا کرده‌اند. یکی از نقاط قوت این کتاب این است که در آن «سعی شده است تا دانش معانی بر پایه اصلی خود، یعنی دستور زبان فارسی، قرار گیرد. این اقدام خواه نا خواه نتایجی در پی خواهد داشت که مهمترین آنها، سامان یافتن فصلها بر اساس دستور زبان فارسی است. این اصلی‌ترین دلیل اختلاف فصل بندی این کتاب با سایر کتب است. در همین راستا، مطالبی که در

دستور زبان فارسی جایی ندارد، حذف و برخی مباحث نیز با توجه به تفاوت‌های دستوری، بازنویسی شده است» (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۳۹۳). مثلاً مباحث آیین نگارش حذف شده است و عیوب فصاحت به عیوب لفظی، تنافر حروف و کلمات، عیوب دستوری (صرفی، نحوی، معنایی)، غرابت استعمال و تعقید معنوی و تنافر معنوی تقسیم شده است که شیوه جدیدی است.

۴-۲. طرح بحث کنایه در کتاب معانی

مبحث کنایه هم در کتب معانی و هم در کتب بیان آمده است. اما به نظر می‌رسد که جای آن در کتب بیان است. بهتر است در علم معانی فقط نظم و ترتیب و نحوه چینش واژگان بررسی گردد، بی آن که نقش نحوی آنها عوض شود. علم معانی در حقیقت علم انسجام بخشی به سخن است برای تأثیر بیشتر؛ همان انسجامی که مد نظر مایکل هلیدی است؛ نه جای طرح صورخیال. کنایه از صفت یا کنایه از موصوف از مقوله صور خیال هستند.

۴-۳. تحمیل مبانی بلاغت عربی بر زبان فارسی

یکی از ایرادهای این کتاب چون کتب سلفش، این است که مبنای خود را بلاغت زبان عربی قرار داده است هرچند که مبانی بلاغت عربی را با دستور زبان فارسی مرتب کرده است؛ ولی نتوانسته به رسالت علم معانی فارسی دست یابد. زیرا بلاغت فارسی من جمله علم معانی، باید به روش توصیفی نوشته شود. یعنی ابتدا باید پیکره‌ای زبانی از امتهات متون زبان فارسی اعم از ادبی و غیر ادبی ساخته شود سپس بر اساس آن به روابط جملات و ... پرداخت و شیوه‌های رایج در این متون را احصاء نمود تا بتوان اصول علم معانی را استخراج و ثبت کرد. تحقیقات نخستین بلاغیون از این دست بود یعنی معیار بلاغت را از متون استخراج می‌کردند نه این که معیارها را تجویز کنند. در دورانی که پژوهشهای اصیل وجود نداشت و منتقدین در خلأ و به طور انتزاعی به مباحث بلاغی در متون فرضی می‌پرداختند و موفق به اختراع آرایه‌ها و صنایع و اوزان و عیوب جدید و بالقوه در متون فرضی می‌شدند. چون نمونه‌ای در میان متون موجود نمی‌یافتند خود به اختراع نمونه می‌پرداختند و برای آن عیب یا صنعت نمونه شعری نیز می‌سرودند. در این کتاب نیز مؤلفان از سنت گذشتگان متأثر بوده‌اند و بیتی را برای باز نمودن تنافر معنوی سروده‌اند:

ضرب پنج و چهار گردد بیست هر که را عشق هست مشکل نیست
که البته اگر این بیت هم در بافتی که سروده شده بررسی شود بی شک تنافر معنوی
نخواهد داشت (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۹).

۴-۴. عدم توجه به پویایی زبان

بررسی‌ها و پژوهش‌های جدید تقریباً همگی بر پایه پژوهش‌های قبلی نهاده شده‌اند و
کوشیده‌اند تا مبانی و اصول بلاغت را که نخستین پژوهشگران مانند عبدالقاهر جرجانی
با پژوهش‌های توصیفی مبتنی بر دانش شخصی و شرایط محیطی و زمانی، از متون
استخراج کرده‌اند بدون هیچ کم و کاستی در روزگار حاضر بر متون مشابه تطبیق دهند.
غافل از این که عوامل متعددی چون ۱. تحول زبان، ۲. دانش ناقد و ۳. بافت بر متن اثر
گذارند لذا جمله‌ای که در زمان عبدالقاهر با احتساب جمیع شرایط، بلیغ به حساب
می‌آمد اکنون شاید بلیغ نباشد و یا بالعکس. زیرا علم معانی مانند سایر علوم بلاغی بر
روی زبان عمل می‌کند، و زبان نیز نهادی اجتماعی است که همراه با پیشرفت انسان و
جامعه پیشرفت می‌کند. وقتی زبان متحول می‌شود، پس باید اصول بلاغت نیز تغییر
یابد. بنابر این، بهتر است اصول بلاغی زبان فارسی مانند آثار مهم این حوزه در زبان
عربی (از جمله دلائل الاعجاز) کاملاً توصیفی و مبتنی بر متنی خاص باشد. مثلاً بلاغت
سعدی یا مولوی یا فردوسی جداگانه بررسی شود.

۴-۵. اختصاص علم معانی به زبان ادبی

از میان علوم بلاغی (معانی، بدیع، بیان) علم معانی بیش از بقیه با زبان عادی مردم
ارتباط دارد و مختص زبان ادبی نیست؛ همان گونه که علم بیان نیز مختص زبان ادبی
نیست. یکی دیگر از عیوب این کتاب و سایر کتب این حوزه، اختصاص دادن علم
معانی به زبان ادبی، بویژه شعر و بی‌اعتنایی به دیگر گونه‌های زبان است. علم معانی
به ما می‌آموزد تا سخن مؤثر بگوییم لذا سخن مؤثرگفتن حوزه خاصی ندارد چنان که
مبدع علم معانی، عبدالقاهر گرگانی نیز کتاب دلائل الاعجاز را در توضیح بلاغت قرآن
نوشت و ما قرآن را متن ادبی و یا شعر نمی‌دانیم.

۴-۶. در شمار آوردن بیت به عنوان واحد شعر و جمله به عنوان واحد متن

یکی دیگر از عیوب این کتاب مانند کتب سلفش، عدم توجه به متن و گزینش یک بیت
یا یک جمله از متن و ارزیابی بلاغی آن است که منجر به نتیجه‌گیری نادرست شده
است. در حالی که یک شعر کامل با فضا و شرایط زمانی و محیطی آن، روی هم رفته

یک واحدند و معنی می‌دهند. مثلاً برای تعقید معنوی، دو بیت زیر را از درون یک قصیده خاقانی بیرون کشیده و به عنوان نمونه نقل کرده‌است و مدّعی است که در این ابیات « لفظها/ دالها (مریخ، طاووس، زاغ و ...) مشکلی برای انتقال معنا ندارند؛ اما به علت نبود قرینه‌های لازم، درک معنای استعاری آنها دشوار شده‌است» (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۸):

مریخ بین که در زحل افتد پس از دهان پروین صفت کواکب رخشا بر افکند
 طاووس بین که زاغ خورد و آنگه از گلو گاورس ریزه های منقا بر افکند

این ابیات اگر دریافت قصیده بررسی شوند، قراین لازم را دارند و از عیب تعقید مبرآیند. زیرا در ابیات قبل درباره سختی سرما و لزوم آوردن منقل آتش به مجلس صحبت شده است و ابیاتی را در وصف آتش سروده است. با عنایت به ابیات زیر و توجه به سنت ادبی فارسی به راحتی می‌توان فهمید که مریخ و طاووس استعاره از آتش‌اند و زحل و زاغ نیز استعاره از زغال و کواکب رخشا و گاورس ریزه منقا نیز استعاره از شراره‌های آتش‌اند.

منقل برآر چون دل عاشق که حجره رارنگ سرشک عاشق شیدا برافکند
 سرد است سخت سنبله رز به خرمن آرتا سستی به عقرب سرما برافکند
 بی صرفه در تنور کن آن زر صرف راکو شعله‌ها به صرفه و عوا برافکند
 گوئی که خرمگس پرداز خان عنکبوتبر پر سبز، رنگ غیرا برافکند
 ماند به عنکبوت سطرلاب آفتابزو ذره‌های لایتجزا برافکند
 از هر دریچه شکل صلیبی چو رومیانبر خیل رنگ رنگ بحیرا برافکند
 نالنده اسقفی ز بر بستر پلاسرومی لحاف زرد به پهنا برافکند
 غوغای دیو و خیل پری چون بهم رسندخیل پری شکست به غوغا برافکند

یا در صفحه ۱۸ برای «تنافر معنوی» یک بیت از مثال دو بیتی ترجمان البلاغه را، بدون اشاره به مآخذ، نقل کرده است. شعر از شاعری ناشناس «اندر تهنیت خانه زرین ملک محمود» است:

خانه زرین پادشای جهان است در سخن یک خدای را چه گمان است
 قارون گویند گنج داشت نهانی شاه بلند اختر است و سخت کمان است

با این که ترجمان البلاغه نیز این دو بیت را دارای تنافر معنوی دانسته و گفته «هر مصراعی بتن خویش وزن و معنی دارد، ولیکن مصراع پیشین با مصراع پسین پیوند ندارد به هیچ معنی» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۳۵). اما باور حقیر بر این است که تنافری در

معنی دیده نمی‌شود. زیرا شاعر میان محمود غزنوی و قارون تقابل ایجاد کرده و همان اختلافی که میان قارون و محمود است باید در امور منتسب به آنها نیز وجود داشته باشد. با این حال اگر این تفسیر و توجیه نیز خطا باشد باز می‌توان این عدم همگونی معنایی را از مقوله التفات دانست. چون ناقدین ادبی بنا بر دانش و درک خود، اشعار و متن را ارزیابی می‌کردند، لذا وقتی معنای سخنی را نمی‌فهمیدند آن را دارای تعقید یا تنافر می‌شمردند.

۴-۷. نگاه صفر و یکی به بلاغت

اصولاً سخنی که از یک انسان عاقل صادر می‌شود طبق مقتضای حال است و اختلاف میان سخنان گویندگان در این امر نیست که یکی بلیغ است یا دیگری بلیغ نیست بلکه بیشتر اختلاف در میزان بلاغت آن سخنان است. یعنی هر سخنی درجه و معیاری از درجات و معیارهای بلاغی را دارد. لذا باید در بررسی سخن، از ارزیابی صفر و یکی (یا مطلق اندیشانه) پرهیز کنیم و به صورت مدرج و شناور به آن بنگریم. یعنی نگوییم که فلان سخن بلیغ است یا فلان سخن بلیغ نیست بلکه باید میزان و درجات بلاغت را در آنها بررسی و ارزیابی بکنیم.

۴-۸. عدم توجه به کلیت اثر

این اثر نیز چون آثار قبلی صرفاً به بررسی نقش کلمه در جمله و رابطه میان جملات اکتفا کرده و به کلیت اثر (حال ممکن است خطابه، شعر، داستان، منظومه باشد) توجه ننموده است. چنان که محمد رضا امینی در مقاله «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشتهای رایج آن» ضمن معرفی برخی کاستیهای کتب قدیم و جدید معانی، به ارائه شیوه نو در تحلیلهای بلاغی در حوزه معانی پرداخته است، بهتر بود این کتاب نیز ضمن رفع کاستیهای کتب قبل از خود، راهی نو در تدوین مباحث علم معانی در پیش می‌گرفت. محمد رضا امینی، «مقتضای حال» را که عنصر اصلی و هسته تعریف علم معانی است به «هماهنگی و تناسب سخن با موضوع و انواع آن» تعبیر می‌کند و انواع آن را بدین ترتیب پیشنهاد می‌کند: «تناسب سخن با موضوع در سطح خط»، «تناسب سخن با موضوع سطح آواها»، «تناسب سخن با موضوع در سطح واژگان»، «تناسب سخن با موضوع در سطح جمله». جهت تکمیل پیشنهاد محمدرضا امینی، می‌توان

تناسب سخن با موضوع را در سطوح بالاتر از جمله نیز بررسی کرد مانند سطح بند و پاراگراف و نهایتاً تمام متن.

۴-۹. توجه نکردن به وجه شنیداری و شفاهی زبان

وقتی که به کتاب فن شعر ارسطو نظر می‌افکنیم، اهمیت وجه شنیداری سخن اعم از شعر یا خطابه را می‌بینیم. ارسطو هنر ادبی را هنری می‌داند که «بوسیله لفظ، تقلید از امور می‌کند، خواه لفظ به صورت نثر باشد و خواه شعر» (ارسطو، ۱۳۸۲: ۱۱۳) و برخی هنرمندان (شاعران) تمام وسایل تقلید یعنی ایقاع و آواز و وزن را به کار می‌برند. (همان: ۱۱۴). خواجه نصیر طوسی هم که متأثر از ارسطوستمانند او به جنبه شنیداری سخن توجه کرده و از قول سخن رانده و عوامل محاکات یا تخییل را در «قول» بررسی کرده است و لحن و نغمه و حرکات بدنی سخنگو را از عوامل مهم محاکات و تخییل برشمرده است. از سه عاملی که برای محاکات نام برده، دو عامل مربوط به مسموعات است و تنها عامل سوم به معنی توجه دارد.

« و شعر محاکات به سه چیز کند: ۱. به لحن و نغمه: چه هر نغمتی محاکات حالی کند- مانند نغمت درشت که محاکات غضب کند- و نغمت حزین که محاکات حزن کند- و این صنف خاص بود به شعری- که به لحنی مناسب روایت کنند و از قبیل عرضیات بود- و همچنین دلالت بر غضب یا بر حلم- یا بر تحقیق یا بر ارتیاب یا بر رقت سخن- یا بر ترائی به جد یا به هزل- یا اظهار یکی و اخفاء دیگر بر سیل اخذ به وجوه- چنانکه گفته‌ایم از این باب بود؛ ۲. به وزن که هم محاکات احوال کند- و به این سبب مقتضی انفعالات باشد در نفوس- چه وزنی باشد که ایجاب طیش کند- و وزنی باشد که ایجاب وقار کند- و خود حروف قول در شعر محاکات او از آن ایقاع کند؛ ۳. به نفس کلام مخیل چه تخییل محاکات بود- و شعر نه محاکات موجود تنها کند- بل گاه بود که محاکات غیر موجود کند» (خواجه نصیر، ۱۳۶۱: ۵۹۱-۵۹۲).

بعدها که اهمیت نوشتار بیشتر از گفتار شد، بررسی‌های بلاغیون نیز به متن و نوشتار معطوف گردید و وجه شنیداری کلام فراموش شد. در حالی که موضوع اصلی مباحث بلاغی یعنی اشعار و آثار ادبی، که اغلب در حضور ممدوح یا گروهی از مخاطبان روایت می‌شدند، اکنون بدون در نظر گرفتن شرایط و بافت تولید اثر و خوانش آن، تحلیل و بررسی می‌شوند. چگونه می‌توان شعر معروف رودکی «بوی جوی مولیان آید همی» را در فضای سده بیست و یکمی تهران، بی آن که در لشکر دور از وطن امیر نصر سامانی

بوده باشیم، یا جوی مولیان و بخارا (حتی بخارای امروزی) را دیده باشیم، بررسی کرد از بلیغ بودن یا نبودن آن سخن راند. اهمیت لحن و نغمهٔ راوی مسلماً بسیار زیاد است بسیار دیده‌ایم که سرودی را زمانی در بزم شادی خوانده‌اند و به نوای آن رقصیده‌اند و گاهی هم آن سرود را در مجلس سوگ خوانده و گریسته‌اند. این امر بدون در نظر گرفتن موقعیت مخاطبین و کاربرد اثر و متناسب کردن لحن راوی با بافت غیر ممکن است. چگونه می‌توان دربارهٔ بلاغت چنین سخنی حکم کرد بی آن که به لحن شاعر یا راوی توجه شده باشد.

۵. نقد ایرادها و اشتباهات اثر

- مؤلفان در مبحث «حذف»، نمونه‌هایی از انواع حذف در اشعار سعدی و حافظ را ذکر نموده و از موضوع بحث خارج کرده‌اند، زیرا به زعم ایشان این حذف‌ها به دلایل ادبی ایجاد نشده‌اند و تحلیل آن به شناخت زوایای پنهان متن کمک نمی‌کند. یکی از این نمونه‌ها بیت زیر است.

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم
که نوشته‌اند هدف این بخش پیدا کردن حذفهایی از این دست: [دم] [عشق] [زدیم]
نیست (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۸۸).

نخست باید گفت هیچ یک از فرایندهای زبانی (مانند حذف و جانشینی و ...) بی دلیل روی نمی‌دهد. دیگر این که اگر در حذفهای این بیت نیک نگریسته شود در می‌یابیم که ارزش هنری آنها بسیار بالاست زیرا گوینده با حذف کلمهٔ مضاف (دم) از مضاف الیه دوم و اکتفا به یک مضاف برای دو مضاف الیه، عشق را به رندی عطف کرده، و پیوند وثیق میان مقولهٔ عشق و رندی را متذکر شده است، به گونه‌ای که در مصرع دوم با آوردن ضمیر اشارهٔ مفرد «آن»، که مرجعش عشق و رندی است، هر دو را در حکم امری واحد تلقی نموده و برایشان شیوهٔ واحدی قائل شده است. حذف فعل «زدیم» نیز پیرو حذف «دم» صورت گرفته است زیرا با حذف «دم» حذف فعل «زدیم» نیز ناگزیر است. چنان که می‌بینیم حذف در این بیت از عوامل دستوری جهت تقویت انسجام متن است.

- میندار از آن در که هرگز نیست که نومید گردد بر آورده دست
مؤلفان این بیت را در ذیل بحث حذف طرح کرده و مفید معنای تنبیه بر تعین دانسته و نوشته‌اند: «در این بیت، فاعل محذوف فعل "نیست"، خداوند است و تنها خداست که

می‌تواند فاعل این فعل باشد» (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۹۰). مؤلفان فعل "نبست" را متعدی دانسته‌اند که فاعل آن از فرط آشکاری حذف شده است. در حالی که این فعل مجهول است و نیاز به فاعل ندارد و جمله صله «هرگز نبست»، قابل تأویل به صفت برای «در» است؛ یعنی «دری که هرگز بسته نشد». بیت‌های قبل مؤید این نظر است:

بیا تا برآریم دستی ز دلکه نتوان برآورد فردا ز گل
به فصل خزان درنبینی درختکه بی برگ ماند ز سرمای سخت
برآرد تهی دستهای نیازز رحمت نگردهد تهیدست باز
در بیت اخیر، از «رحمت» خداوند سخن رفته و دری که بسته نمی‌شود نیز «در رحمت» است.

– مؤلفان در بحث از کاربردهای صفت‌های اشاره «این» و «آن»، نوشته‌اند که «این» برای بیان حقارت و بی‌ارزشی به کار می‌رود (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۱۵). و در مثالی که ذکر کرده‌اند معنای «حقارت» تقریباً دیده می‌شود. بی‌گمان این حکم نیز بدون توجه به بافتی که صفت‌ها به کار رفته‌اند صادر شده است. زیرا در بافتی دیگر ممکن است «این» جهت تفخیم به کار رود، چنان که جلال الدین محمد بلخی می‌گوید:

این کیست این، این کیست این، این یوسف ثانی است این
خضر است و الیاس این مگر، یا آب حیوانی است این
نا گفته نماند که همین بیت را با تغییر لحن می‌توان جهت تحقیر مخاطب نیز خواند.
– در صفحه ۱۱۶، شماره ۶. گفته شده در مثالهای زیر «آن» برای نشان دادن قدرت و شدت به کار رفته است:

گفتمش سیر ببینم مگر از دل برود آن چنان پای گرفته ست که مشکل برود
موج این بار چنان کشتی طاقت بشکست که عجب دارم اگر تخته به ساحل برود
نکته این جاست که کلمه «آن» به تنهایی مفید معنای کثرت نیست بلکه کلمه مرکب «چنان» شدت و کثرت را می‌رساند.

– مؤلفان نوشته‌اند: «در متن ادبی، گاه این (در معنای حقارت) و آن (در معنای بزرگداشت)، در کنار هم و در تضاد و تقابل قرار می‌گیرد؛ مانند ابیات زیر که در آنها هنرمندانه از تضاد میان این و آن استفاده شده است:

این است همان ایوان کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نگارستان
این است همان درگه کو را ز شهان بودی دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان

این است همان صفة کز هیبت او بردی بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان یعنی این (خرابه‌ها)یی که اکنون پست و حقیر است، همان ایوان و درگه و صفة باشکوه و عظیم است که...» (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

این و آن در چنین مواردی به چیزی خارج از متن اشاره می‌کنند که وضعیت آن چیز بیرونی، نقش اساسی در تحقیر یا تعظیمش دارد. وقتی که در برابر ویرانه‌های کاخی ایستاده‌ایم و وضعیت فعلی آن را با گذشته‌اش مقایسه می‌کنیم، طبیعتاً وضعیت فعلی موجب تحقیر موصوف است و صفت هیچ نقشی در تحقیر یا تعظیم آن ندارد. اگر به جای ویرانه‌های ایوان مداین، در برابر خانه فعلی کعبه بایستیم و بگوییم: «این است همان خانه که ابراهیم خلیل الله در میان صحرای خشک و بی آب و علف بنا نهاد». طبیعتاً این مفید معنای تعظیم خواهد بود لذا در چنین مواردی باید دانست که صفات و ضمائر این و آن به دلیل آن که هیچ معنایی از خود ندارند، لذا عاملیتی نیز در تحقیر و تعظیم نمی‌توانند داشته باشند و صرفاً وضعیت موصوف یا اسم را وصف می‌کنند. اگر جمله معنای تحقیر داشته باشد و موصوف یا اسم حقیر باشند، «این و آن» هم تحت تأثیر جمله و موصوف به امر حقیر اشاره خواهند کرد و اگر جمله معنای تعظیم داشته باشد و موصوف و اسم بزرگ باشند، «این و آن» نیز به امر معظم و بزرگ اشاره خواهند داشت.

- صفحه ۱۱۸: صفات و ضمائر شمارشی. مؤلفان در ذیل این عنوان، در باره اعداد مطلب طولانی و غیر ضروری را از لغت نامه دهخدا نقل کرده‌اند که علاوه بر غیر ضروری بودن، با سایر بخشهای کتاب هم تناسب ندارد. در صفحه ۱۲۰ نیز توضیحات زایدی از بحار الانوار نقل شده است. علاوه بر مطالب غیر ضرور، تحلیل‌های معنایی اعداد در نمونه‌هایی که ذکر شده نیز هیچ ارتباطی به علم معانی ندارد. به عنوان مثال مؤلفان در تحلیل این بیت از هاتف اصفهانی

که یکی هست و نیست جز او وحده لا اله الا هو

نوشته‌اند: «عدد یک بیانگر توحید و وحدانیت خداوند است که در ادبیات عرفانی، جایگاه ویژه‌ای دارد» (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۱۹) در ادامه نیز چند بیت نقل شده و تحلیل‌های مشابهی نوشته شده است. که اغلب تحلیلها به نقش نمادین اعداد یا معانی ایهامی آنها مربوط است و چنان که می‌بینیم به علم معانی ربط ندارند؛ زیرا در علم معانی ساخت نحوی یا نظم نحوی جملات بررسی می‌شود نه معانی عرفانی یا اسطوره‌ای کلمات. اگر در بیت هاتف درباره جایگاه «یکی» در زنجیره کلام بحث می‌شد

که مثلاً اگر «یکی» بعد از فعل «هست» می‌آمد ممکن بود از اهمیتش کاسته شود، آن هنگام، این مباحث در ذیل علم معانی می‌گنجید. و گر نه کلمه «یکی» در هر جای جمله بیاید همان معنی عرفانی خود را دارد.

- مولفان نوشته‌اند: «در حکایت زیر از مثنوی معنوی، مقتضای حال متکلم رعایت شده است. مولوی در این ابیات کوشیده است تا در هر دو سطح لفظی و معنایی، تناسب و هماهنگی متن با متکلم (شبان) را حفظ کند...

دید موسی یک شبانی را به راه کو هم یگفت ای خدا و ای اله
تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت...» (جاهد جاه و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۷۱).

چنان که می‌بینیم، مؤلفان «شبان» را متکلم محسوب داشته و نوشته‌اند که مقتضای حال متکلم رعایت شده است در حالی که متکلم مولوی است و «شبان» یکی از شخصیت‌های داستان است. مولوی مقتضای حال کلام را رعایت کرده است نه شبان.

۶. نتیجه‌گیری

در علم معانی، کاربرد شناسی زبان با عنایت به احوال و شرایط مخاطب و تخاطب، بحث می‌شود، از این رو، با تغییر مخاطب و شرایط مکالمه، شیوه کاربرد سخن نیز تغییر می‌یابد. لذا این علم هیچ اصل ثابتی را بر نمی‌تابد اما با بررسی نمونه‌های موفق گفتگو (اعم از شعر و سخنرانی، هم مکتوب و هم شفاهی) معیارهای موفقیت آنها را استخراج و تدوین کرد. کتاب بلاغت ۱ (معانی)، کوشیده است با عنایت مباحث علم معانی منطبق بر دستور زبان فارسی، بررسی نماید. این کتاب علاوه بر این حُسن، برخی تحلیل‌های عملی خوب و موفقی از شعر فارسی نیز ارائه داده است، و عجزاً کتاب مفیدی جهت تدریس معانی در دانشگاه است. زیرا برای تدریس در مقطع کارشناسی، به یکباره نمی‌توان از شیوه سنتی عدول کرد و طرحی نو در انداخت. اما با عنایت به پیشرفتهای قابل توجه دانش زبان شناسی و وجود نظریه‌های جدید در نقد ادبی و بلاغت، عیوبی نیز دارد که از کتب گذشته به ارث برده است، مانند تطبیق مبانی بلاغت عربی بر زبان فارسی، عدم توجه به پویایی زبان، اختصاص علم معانی به زبان ادبی، نگاه صفر و یکی به بلاغت، عدم توجه به کلیت اثر، عدم توجه به وجه شنیداری و شفاهی زبان.

کتابشناسی

- آهني، غلامحسين (۱۳۶۰). *معانی بیان*. چاپ دوم، تهران: بنیاد قرآن.
- ارسطو (۱۳۸۲). *فن شعر*، مترجم: عبدالحسين زرین کوب، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- امینی، محمد رضا (۱۳۸۸). «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشت‌های رایج آن»، مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی (علمی - پژوهشی)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۸، صص ۵۹-۷۶.
- تقوی، نصرالله (۱۳۱۷)، *هنجار گفتار*، چاپ اول، تهران: چاپخانه مجلس.
- جاهد جاه، عباس و لیلا رضایی (۱۳۹۲). *بلاغت ۱ (معانی)*، چاپ اول، تهران: دانشگاه پیام نور.
- خواجه نصیر الدین الطوسی (۱۳۶۱). *اساس الاقتباس*، مصحح: محمد تقی مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- رادویانی، محمدبن عمر (۱۳۶۲). *ترجمان البلاغه*، چاپ دوم، به تصحیح احمد آتش، تهران: اساطیر.
- رجایی، محمد خلیل (۱۳۷۹). *معالم البلاغه*، چاپ پنجم، شیراز: دانشگاه شیراز.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۱). *معانی*، چاپ سوم، تهران: نشر میترا.
- عبدالقاهر جرجانی، (۱۳۸۴). *دلایل الاعجاز*، مترجم: سید محمد رادمش، چاپ اول، تهران: شاهنامه پژوهی.
- علوی مقدم، محمد و رضا اشرف زاده (۱۳۹۵). *معانی و بیان*، چاپ سیزدهم، تهران: سمت.